

ریشه‌های حمایت آمریکا از حکومت استبدادی در ایران*

● حبیب لاجوردی**

○ ترجمه: علی فتحعلی آشتیانی

در زمانه‌ای که تاریخ روابط ایالات متحده آمریکا با رژیم سابق ایران (و دیگر حکومت‌های خودکامه) مورد بازنگری قرار گرفته، درک این موضوع بسیار حائز اهمیت است که حمایت آمریکا از حکومت یک فرد مستبد و خودکامه در ایران از سال ۱۹۵۳ و به دنبال سقوط دولت دکتر مصدق آغاز نشد. غور و تفحص در اسناد و بایگانی‌های وزارت خارجه ایالات متحده آمریکا و انگلستان ثابت می‌کند که تلاش برای تحقق این هدف خیلی پیش از تاریخ مذکور آغاز شده بود. اسناد یاد شده سه واقعیت مهم درباره موضوع تحقیق ما را روشن می‌سازد: ۱. به محض آن که محمدرضا شاه پهلوی، ولیعهد بیست و یک ساله ایران، در سپتامبر ۱۹۴۱ و متعاقب تجاوز نیروهای شوروی و انگلستان به ایران، به جای پدرش بر تخت سلطنت تکیه زد، اقداماتی گام به گام ولی مستمر و پیگیر برای به چنگ آوردن دوباره اختیارات مطلقه رضاشاه و معکوس نمودن حرکت به سوی سلطنت مشروطه^۱ را شروع کرد. طبق نص قانون اساسی ایران بنا بود وی فقط سلطنت کند و نه حکومت؛ ۲. پنج سال از استقرار حکومت مشروطه در ایران نگذشته بود که دولت آمریکا و انگلستان تصمیم گرفتند زمینه تبدیل شدن او به «مرد قدرتمند» ایران را فراهم کنند، زیرا به گمان آنها حمایت و پیشبرد منافع اقتصادی و ژئوپولیتیکی دولت‌هایشان از طریق یک فرد «ثروتمند» به نحو مطلوبی که مورد نظر خود آنهاست تأمین می‌شود، در صورتی که دموکراسی پارلمانی چنین امکانی را برای این دو قدرت به وجود نمی‌آورد؛ ۳- جای بسی شگفتی است که

وزارت خارجه این دو کشور از پیامدها و خطرات تصمیمشان در کمک به شاه و برخوردار نمودن او از قدرت مطلقه به خوبی آگاه بودند.^۲

در باب عدم تناسب و زود هنگام بودن حکومت مشروطه برای ایران^۳ و در همین قیاس نیز برای اکثر کشورهای در حال توسعه، حرف‌ها و سخن‌های فراوانی به شکل غیررسمی گفته شده و اغلب چنین عنوان کرده‌اند که با تاریخ، سنن، شخصیت و فرهنگ جهان سوم تناسب ندارد. درست است که تجربه ایران در استقرار یک حکومت مشروطه واقعی و مؤثر عمر طولانی و دستاوردهای قابل قبولی به همراه نداشت؛ یعنی از زمان انقلاب مشروطه در سال ۱۹۰۶ شاید به بیست سال هم نرسید. اما باید این نکته مهم را به خاطر داشت که ایران در دو نوبت برای زندگی در زیر سایه قانون تلاش و کوشش مجدانه‌ای به عمل آورد (۲۵-۱۹۰۶ و ۵۳-۱۹۴۱) که این تجربه هر بار با دخالت یک قدرت خارجی به طرفداری از ایرانیان مخالف حکومت مشروطه، با ناکامی مواجه شد.

شاید ایران هیچ‌گاه به اندازه سال‌های ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۶ به تأسیس سلطنت مشروطه واقعی نزدیک نشده بود و این تجربه در سال‌های قبل و بعد از این دوران کوتاه به دست نیامد. در این چند سال، قدرت اجرایی کشور در اختیار نخست‌وزیر و کابینه‌اش بود و شاه از این اختیارات بهره‌چندانی نداشت. مجلس، به ویژه مجلس چهاردهم (۴۶-۱۹۴۴) با اعمال اختیارات قانونی خود موفق شد قوه مجریه را در موضع پاسخ‌گویی نشانده و این امر را جزء وظایف دولت منظور نماید. با این حال باید اذعان کرد که اقلیت بسیار کوچکی از صاحبان ثروت و قدرت همچنان بر اکثریت کرسی‌های مجلس (به خصوص کرسی‌های نمایندگان استان‌ها) سلطه خود را حفظ کرده بودند؛ هر چند تغییرات قابل توجهی در ساز و کارهای باقی‌مانده از حکومت خودکامه رضاشاه نیز به وقوع پیوست (۴۱-۱۹۲۵). اکثریت نمایندگان مجلس، که در این دوره با دخالت و نفوذ شاه انتخاب نشده بودند، از اراده او تبعیت نکرده و به منافع حوزه انتخابیه خود می‌اندیشیدند. خیلی‌ها انتظار داشتند این مجلس نیز به سنت مجالس دوره‌های پیشین نسبت به افکار عمومی کاملاً بی‌اعتنا باشد. اما قضیه چنین نشد. در فضای آزادی‌های محدودی که با بازگشت سلطنت مبتنی بر قانون اساسی باز شده بود، مردم تهران و چند شهر بزرگ فرصت و مجال یافتند نمایندگان منتخب خود را به مجلس بفرستند. چون برخی از این وکلا از پشتیبانی گسترده مردمی برخوردار بودند، به رغم اندک بودن تعدادشان در مجلس توانستند خانه ملت را به تریبونی آزاد برای بیان گلایه‌ها و خواسته‌های ایرانیان طبقه متوسط به پایین تبدیل کنند. [آنان] لویح پیشنهادی دولت را در داخل و خارج از مجلس با شور و حرارت تمام مورد بحث و ارزیابی قرار داده و واقعاً به رأی می‌گذاشتند. شأن مجلس به مرتبه‌ای رسید که افراد و گروه‌ها برای عرض شکایات خود از

ریشه‌های حمایت آمریکا از حکومت ...

زیاده‌روی‌های قوه مجریه و ارتش به آن جا پناه می‌بردند و همچون دادگاه استیناف از نمایندگان درخواست رسیدگی می‌کردند. جراید آزاد، هر چند گاهی اوقات غیرمسئولانه عمل می‌کردند، اما مجرای دیگری برای افشای سوءاستفاده‌های دولت گشوده، مردم را از مسائل مهم مطروحه در مجلس آگاه می‌کردند، و حتی در مواردی نیز اکثریت و کلا را وادار می‌کردند با اقلیت نمایندگان هم صدا شده و با آن‌ها رأی بدهند. شاید بر اثر همین تجربه بود که شاه در سال‌های بعد، از عمل به پند مشاوران که به او توصیه کردند فضایی را برای ورود تعدادی از وکلای منتخب واقعی به مجلس فراهم سازد تا قوه مقننه حداقل در صورت ظاهر به یک نهاد اصیل شبیه باشد، امتناع کرد. جان کلام این که، به قول یکی از ناظران تاریخ ایران، نظام سیاسی این کشور در آن دوران خاص هرچند دموکراتیک نبود اما ساختاری تکثرگرا داشت.^۵

با این وصف، حکومت قانونی ایران پس از جنگ جهانی دوم، در اکتبر سال ۱۹۴۶ که یک بار دیگر دولت بریتانیا و برای نخستین بار، دولت آمریکا با هم‌دستی یکدیگر نخست‌وزیر قانونی ایران را سرنگون کردند، ضربه سختی را متحمل شد. آنان به شاه توصیه کردند قوام را تهدید کند که در صورت عدم استعفای خود و کابینه‌اش فرمان‌دستگیری همه را صادر می‌کند. این دو قدرت غربی با این حرکت خود، ایران را یک بار دیگر به سمت سلطنت مطلقه سوق دادند.

۸۹

از مدت‌ها پیش معلوم بود که شاه از نقش ثانویه و منفعلانه خود ناخشنود است. البته این نقش به تصریح قانون اساسی برای او تعریف شده بود.^۶ مرور موادی از قانون اساسی ۱۹۰۶ در این ارتباط خالی از لطف نیست.

اصل ۴۴ قانون اساسی تصریح کرده است که «شخص پادشاه از مسئولیت مبری است؛ وزراء دولت در هرگونه امور مسئول مجلس هستند.» در اصل ۶۶، رابطه شاه با وزراء به صراحت بیشتری بدین شکل بیان شده است: «وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده، سلب مسئولیت از خودشان بنمایند.»

شاه در دسامبر ۱۹۴۲ - در سن بیست و سه سالگی - اندکی پس از جلوس بر تخت سلطنت، به قوام توصیه کرده بود از منصب خود استعفا کند و دولت را به ارتش - که زیر نفوذ او بود - بسپارد. مع‌ذلک، قوام به پشتیبانی سفیر بریتانیا - سر ریدر بولارد^۷ - نخستین تلاش شاه برای «قبضه کردن دولت از طریق وزیر امین حامی خود» را ناکام گذاشت.^۸ شاه قصد نداشت رویای گام نهادن به جای پدرش را از سر بیرون کند. اداره سرویس‌های راه‌بردی (O.S.S) در جولای ۱۹۴۳ به واشنگتن گزارش داد که شاه با جدیت تمام ولی بسیار محتاطانه در حال تقویت و تحکیم روابطش با امرای ارتش است.^۹ همین منبع در ماه آگوست از تسلط شاه بر ارتش خبر داد. هر چند کمیته بلندپایه‌ای نتیجه گرفته بود که ستاد کل قوای مسلح، به تصریح قانون اساسی



ریشه‌های حمایت آمریکا از حکومت ...

ایران، تابع وزیر جنگ (و بدین ترتیب تحت کنترل نخست‌وزیر) است، اما شاه از امضای آیین‌نامه اجرایی این رأی امتناع کرده و به وزیر جنگ دستور داده بود تا به جراید و مجلس اعلام نماید که مسئولیت تام ارتش و ستاد کل با شخص وزیر جنگ است.^{۱۰}

تا سپتامبر سال ۱۹۴۳ اوضاع به گونه‌ای شد که شاه مستقیماً به ستاد کل دستور می‌داد؛ که با این کارش اختیارات قانونی وزیر جنگ را تضعیف و از دست او خارج کرد.^{۱۱} توجیه او در تصرف اختیارات قوه مجریه این بود که دولت مبتنی بر قانون اساسی هنوز برای ایران زود هنگام و نارس است. شاه در ملاقاتی که آورل هاریمن در دسامبر ۱۹۴۴ با وی داشت به او چنین گفت: «تا زمانی که سطح سواد و تحصیلات مردم به مرحله‌ای نرسیده که اصول حکومت دموکراتیک را بفهمند و فرد آن‌ها بتوانند آراء و نظرات هوشمندانه‌ای اتخاذ کنند، نمی‌توان انتظار داشت کشور آن طور که مطلوب من است، از دموکراسی حقیقی برخوردار باشد.»^{۱۲}

در تاریخ ثبت نشده است که شخصیت‌هایی همچون آورل هاریمن از شاه جوان پرسیده باشند در حالی که از کل بودجه ملی ایران ۳۰ تا ۴۰ درصد برای تقویت ارتش و پلیس هزینه می‌گردد و سهم تعلیم و تربیت تنها سه تا شش درصد است، چند دهه باید بگذرد تا مردم ایران اصول حکومت دموکراتیک را درک نمایند؟ شاهد بودیم که شاه و حامیان داخلی و خارجی‌اش برای حمایت از استمرار حکومت مستبدانه او تا سی و پنج سال بعد نیز همین دلیل تراشی‌ها (عدم آمادگی مردم) را هزاران بار تکرار کردند. مثلاً تنها دو هفته پس از ملاقات شاه با هاریمن، در گزارش مأمور اداره سرویس‌های راه‌بردی در تهران آمده است: «ایران، همچون طفل کوچکی، نیازمند دست حاکمی قدرتمند است تا زمانی که تعلیم و تربیت تأثیر خود را گذاشته، شعور و بیداری سیاسی حاصل گردد، و گروهی از مقامات مردمی که به خوبی تربیت شده باشند به بار بنشینند.»^{۱۳}

این احتمال وجود دارد که شاه در ابتدا تحت تأثیر احساسات خود مایل بوده دموکراسی را در ایران مستقر کند، و تلاش او برای برخورداری از قدرت مطلقه نیز ناشی از همین احساسات ضد و نقیض صورت می‌گرفته است. عباس اسکندری، از سیاستمداران کهنه‌کاری که هم شاه و هم پدرش را به خوبی می‌شناخت در سال ۱۹۴۸ درباره شاه جوان گفت: «نیمی از وجود او پسر رضاشاه است و نیم دیگرش یک دموکرات واقعی.» معذک، به خاطر حشر و نشر با مشاوران ناصالح، «پسر رضاشاه در حال غلبه است... و شاه جوان دموکرات عدالت‌اندیش هر روز ناپیداتر از دیروز می‌شود.»^{۱۴}

معلوم است که در سال ۱۹۴۱، جمعیت بزرگی از ایرانیان طبقه متوسط و کارگر پس از شانزده سال تحمل حکومت مطلقه رضاشاه، حاضر نباشند به همین راحتی از آزادی‌های سیاسی خود دست بکشند. مثلاً کارگران بیشتر کارخانه‌ها و مستخدمین دولتی اقدام به تشکیل اتحادیه‌های

صنعتی خود کرده بودند. به دنبال این فعالیت‌های صنعتی، دستمزدها افزایش یافته بود و کارگرانی که بدون علت از کار اخراج می‌شدند می‌توانستند با شکایت از طریق اتحادیه، جرایم و حتی ارجاع مطلب خود به دفترخانه عرایض مجلس، حقوق قانونی‌شان را استیفا کنند.^{۱۵} بنابراین، شاه بدون حمایت دو قدرت غربی - که (با عقب‌نشینی قوای اتحاد شوروی از ایران) تا تابستان سال ۱۹۴۶ این امکان و شرایط را یافته بودند تا در امور داخلی ایران تأثیرات قابل توجهی بگذارند - نمی‌توانست به اختیارات بیشتری دست یابد.

توجه ایالات متحده آمریکا زمانی به ایران معطوف شد که در اواخر سال ۱۹۴۱ نیروهایش را برای تسریع و شتاب بخشیدن به ارسال محموله‌های جنگی به اتحاد شوروی، روانه ایران ساخت. حتی در سپتامبر ۱۹۴۲ نیز هیأت دیپلماتیک آمریکا در تهران مشغول بررسی راه‌های رخنه در حکومت ایران بود. در یکی از یادداشت‌های دولت آمریکا آمده است: «نصب آمریکاییان در مواضع استراتژیک در دولت ایران، و به ویژه... ضرورت اعزام یک هیأت نظامی برای نظارت، و در صورت امکان، جلوگیری از اجرای هرگونه توطئه‌های داخلی در ارتش ایران... قویاً توصیه می‌گردد».^{۱۶}

شاید بتوان پذیرفت که هدف این چنین ترتیباتی در سال‌های جنگ جهانی دوم، پیشگیری از اقدامات خرابکارانه عناصر طرفدار آلمان در دولت ایران بوده است، اما بعدها همان‌طور که روشن شد، هدف به سمت پیشبرد سیاست‌های بعد از جنگ آمریکا تعریف گردید. در نتیجه، مأموران آمریکایی در وزارت‌خانه‌های مالیه، داخله و جنگ نفوذ کرده و استقرار یافتند. بنابر توافق‌نامه امضا شده با ایالات متحده آمریکا در ماه نوامبر سال ۱۹۴۳، رئیس مستشاران نظامی آمریکا که تحت فرمان وزارت جنگ آمریکا عمل می‌کرد، «این اجازه را یافت تا در هر زمان و به هر شکلی که مورد نیاز اوست، به تمامی اسناد، مکاتبات و طرح‌های مربوط به اداره و تمشیت ارتش دسترسی داشته باشد.» به وی همچنین این اختیار اعطا شد تا در باب موضوعاتی که از نظر ایشان به اجرای وظیفه‌اش کمک می‌کند، درباره «هر عضوی از ارتش» تحقیق و تفحص نموده، او را احضار و مورد استنطاق قرار دهد؛ وی از اختیار توصیه برای نصب، انتقال، یا اخراج افسران ایرانی به شاه نیز برخوردار بود.^{۱۷} انتصاب اتباع بیگانه در مناصب دولتی دائماً موجب تضاد منافع و درگیری می‌شد. برای نمونه تلگراف کلنل نورمن شوارتسکف به سفیر آمریکا در تهران در ژانویه سال ۱۹۴۵ قابل توجه است. این آمریکایی که ریاست ژاندارمری ایران را بر عهده داشت، در سلسله مراتب اداری، مادون و تحت امر وزیر کشور قرار می‌گرفت. معذک در انتهای نامه فوق‌الذکر، وی ضمن گزارش درگیری کارگران صنعتی یک کارخانه در شهر شاهی با عده‌ای از سالدات‌های روسی، می‌نویسد: «مسئلاً و صراحتاً قصد اینجانب هماهنگی با سیاست‌های آمریکاست، از این رو با احترام درخواست می‌شود بفرمایید سیاست آمریکا در موقعیت پیش آمده چه اقدامی را توسط این جانب به

ریشه‌های حمایت آمریکا از حکومت ...

۹۳



محمد رضا پهلوی و ملکه انگلستان

صلاح می‌داند»^{۱۸} با نزدیک شدن جنگ به ماه‌های پایانی‌اش، برنامه‌ریزان نظامی و غیرنظامی با جدیت بیشتری به اهمیت راه‌بردی ایران برای غرب در دوران پس از جنگ جهانی دوم توجه نشان می‌دادند؛ بویژه که انگلستان نیز از جایگاه یک قدرت جهانی رو به افول گذاشته بود. یکی از طراحان نظامی آمریکا در سال ۱۹۴۵ نوشت:

متأسفانه موقعیت جغرافیایی ایران، به لحاظ همسایگی با شوروی در شمال، و منافع نفتی بریتانیا در جنوب، و همچنین اهمیت سوق‌الجیشی‌اش در صورت وقوع هر جنگی، این کشور را همچنان جزء منافع اساسی قدرت‌های بزرگ باقی نگاه خواهد داشت. گفتنی است که در صورت وقوع جنگی در آینده، کنترل هر قسمتی از ایران به بمباران حوزه‌های نفتی روسیه در شمال یا میدان‌های نفتی بریتانیا در جنوب یاری خواهد رساند. موقعیت ایران در دوران پس از جنگ از نظر نقل و انتقال تأسیسات زمینی، پروژه‌های مختلف هوایی جهانی حائز اهمیت خواهد بود. همین عوامل اجتناب‌ناپذیر است که اهمیت بین‌المللی ایران را مضاعف کرده و خاصیتی فراتر از وسعت یا جمعیتش بدان می‌بخشد.

بنابراین، به دلایل احساسی یا حتی اصول آرمان‌گرایانه دموکراتیک نیست - هر چند هر دو واجد ارزش خاص خود هستند - که ایالات متحده آمریکا مجبور است منافع مستمری را در ایران دنبال کند.^{۱۹}

اشتهای آمریکا به ایران در کنفرانس موسوم به تهران در دسامبر ۱۹۴۳ که پرزیدنت روزولت در آن شرکت داشت، حسابی تحریک شده بود. روزولت در یادداشتی که پس از کنفرانس برای وزارت خارجه نوشت، چنین اظهار کرده است: «این ایده که از ایران به عنوان الگوی حاصل از اجرای سیاست‌های غیر خودخواهانه آمریکا استفاده کنیم، مرا به هیجان درآورد.»^{۲۰} استدلال دین آچسن در سال ۱۹۴۴ برای دخالت آمریکا در ایران بر مبنای عملی‌تری استوار شده بود:

امنیت نظامی، سیاسی و تجاری ایالات متحده مستلزم نظم و ثبات در کمربند گسترده مناطقی از کازابلانکا تا هند و فراسوی آن می‌شود، که دربرگیرنده جهان اسلام و هندو است. قطع یقین ما از تشکیل دولت‌های مستقل در آن مناطق حمایت می‌کنیم، همان‌طور که حامی تجدید حیات آزادی‌های مردم دموکراسی طلب فرانسه و اسپانیا هستیم. معذک، در توسعه سیاسی آن‌ها سهم خاص خود را دنبال می‌کنیم.^{۲۱}

بعد از آن که هدف اصلی آمریکا در ایران به استقرار «نظم و ثبات» محدود شد، دیپلمات‌های آمریکایی تلاش خود را بر پیدا کردن راه و روش‌های تحقق این هدف متمرکز کردند. به استناد مدارک وزارت خارجه آمریکا، در مراحل ابتدایی این استراتژی، شاه یک عامل کلیدی محسوب می‌شد. لاند موریس، سفیر آمریکا، در ۱۵ سپتامبر ۱۹۴۴، گزارش اولین ملاقات خود با شاه را

چنین آورده است:

شاه در مجموع تأثیر خوبی روی من گذاشت و این امکان وجود دارد که تقویت قدرت او یکی از راه‌های بیرون آوردن این کشور از اوضاع سیاسی دشوار کنونی‌اش باشد. نکته قطعی این جاست که ضعف مشهود در بالا را باید یا به دست شاه و یا با ظهور یک شخص قدرتمند برطرف نمود.^{۲۲}

سفیر جدید آمریکا در حالی از «ظهور یک شخص قدرتمند» دفاع می‌کند که همزمان شکیبایی خود را از حکومت نوپای مشروطه ایران نیز پنهان نمی‌سازد. وی در پیش‌بینی آینده مجلس که سنگ بنای قانون است، می‌افزاید قوه مقننه ایران به واسطه اقدامات گذشته‌اش ثابت کرده که «نهادی هوشمند، وطن‌پرست و صادق» نیست.^{۲۳} البته غالباً چنین بود که تشخیص تا حدودی درست از آب درمی‌آمد، اما نسخه تجویزی به هیچ‌وجه افاقه نمی‌کرد.

اگر مجلس به مصالح عموم مردم توجه شایسته و بایسته نشان نمی‌داد، دلیلش این بود که اکثریت و کلاش صرفاً نماینده بخش کوچکی از حوزه انتخابیه خود بودند؛ که آن نیز عبارت بود از درباریان، ملاکان، سوداگران و دیگر اعضای طبقات برخوردار جامعه. مجلس سیزدهم، که اعضایش در دوران حکومت خودکامه و استبدادی رضاشاه «انتخاب» شده بودند، نخستین مجلسی بود که دوره دو ساله خود را پس از کناره‌گیری پادشاه قبلی به اتمام رساند. سفیر آمریکا در شرایطی دستگاه قانون‌گذاری ایران را محکوم می‌کند و چشم خود را بر نحوه اجرای قانون می‌بندد که برای نخستین مرتبه بعد از بیست سال، جمعی از وکلای منتخب مردم به مجلس چهاردهم راه یافته‌اند و هنوز عمر این مجلس به نیمه سال اولش نیز نرسیده است. اگر در کشور خود ایشان قوه مقننه و دستگاه قانون‌گذاری از شرط «میهن‌دوستی» عدول کند، به طور خودکار فرایند انتخابات به رفرم گذاشته می‌شود تا این نهاد به نقش نمایندگی رأی‌دهندگان نزدیک‌تر شود.

آقای موریس به جای این که چاره کشور خود را به کشور میزبانش پیشنهاد کند، از ظهور «شخصی قدرتمند» حمایت می‌کند.^{۲۴} در نتیجه، نمایندگان پیشروترین دموکراسی‌های جهان در حالی که ایرانیان را از مفاسد و مضار توتالیتاریسم می‌ترساندند و برای شکست کمونیست‌های داخلی تلاش می‌کردند، از آن طرف، به حمایت از تشکیل مجدد حکومتی در ایران برخاستند که خود تجسم همین نظام خودکامه بود.

جرج وی. آلن در بهار سال ۱۹۴۶ سفیر آمریکا در ایران شد و موریس به کشورش بازگشت. در دوران مسئولیت آلن، دخالت‌های آمریکا در سیاست ایران گسترش یافت. به ادعای برخی محققان، فعالیت و موفقیت ایرانیان در نفوذ و دستکاری دولت آمریکا در خلال آن سال‌ها به



محمد رضا پهلوی و نیکسون

مراتب بیشتر از عمل کرد و دستاوردهای آمریکاییان به همان شیوه در حکومت ایران بوده است. نویسنده‌ای نوشته است که آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم به نوعی به درون ایران و درگیری در سیاست این کشور «مکیده شد» و بیش از آن که بخواهد خود را در راستای پیگیری مقاصدش برخلاف خواست و تمایل دولت تهران بر آن تحمیل کند، این دولت ایران بود که سخت تلاش می‌کرد دخالت آمریکا در امور ایران را همچون وزنه‌ای در برابر بریتانیا و اتحاد شوروی افزایش دهد.^{۲۵} آلن در ژوئن ۱۹۴۶ با اظهارنظری شبیه گفته قبل مدعی شد که «ایرانیان» از هر سو او را محاصره کرده خواستار نقش فعال‌تر ایالات متحده آمریکا در امور داخلی کشورشان هستند.^{۲۶}

البته این «ایرانیانی» که او به آن‌ها اشاره می‌کند عمدتاً صاحبان قدرت و ثروت بودند که با اجرای قانون اساسی مخالفت می‌کردند زیرا مشارکت مردم در امور سیاسی را افزایش می‌داد. در حالی که روس‌ها می‌کوشیدند خود را یار و یاور و متحد محرومان جا بزنند، طبقات برخوردار و مرفه ایران تلاش می‌کردند شریک تازه‌ای به جای قدرت رو به افول انگلستان پیدا کنند. لذا، در تماس‌های مکررشان با مقامات سفارت آمریکا استدلال می‌کردند که افزایش دخالت ایالات متحده در امور ایران تنها راه حفظ «استقلال» ایران است. سفارت آمریکا نظرات و خواسته‌های این عناصر را به دقت ثبت و به واشنگتن گزارش می‌داد، اما به جمعیت عظیم و گسترده طبقات



قوام

متوسط به پایین ایرانیان که استقلال ملی و آزادی‌های سیاسی را لازم و ملزوم هم دانسته و تنها راه نجات خود را در تشکیل حکومت قانون و حذف دخالت اجانب به جای موازنه آن‌ها می‌دانستند، هیچ توجهی نشان نمی‌دادند.

به قول وابسته نظامی آمریکا در تهران، شاه شخصاً از طرفداران دو آتشه دخالت آمریکا در امور ایران است. وی در توصیف روحیات شاه می‌گوید: «او بی‌نهایت طرفدار آمریکاست تا حدی که برای جلب نظر آمریکا حاضر است امتیازات نفتی ارزشمندی بدهد».^{۲۷} شاه نیز متقابلاً انتظار داشت ایالات متحده آمریکا از تلاش او برای دستیابی به قدرت مطلق حمایت کامل به عمل بیاورد. به قرار مسموع، شاه به آن گفته بود: «مردم ایران به مرحله‌ای که شاه در آن صرفاً نماد باشد نرسیده‌اند. اگر او در تمشیت امور ایران اقتدار لازمه را اعمال نکند، مردم پس از مدتی نسبت به ارزش سلطنت بی‌اعتنا گشته و نیازها را نخواهند شناخت».^{۲۸}

آلن ابتدا پیشنهاد شاه مبنی بر کاهش اختیارات قانونی نخست‌وزیر و تقویت قدرت دربار را رد کرد. وی در توجیه این تصمیم گفته است: «اطمینان نداشتم که شاه از قدرت کافی برای موفقیت برخوردار باشد، و خود نیز بر این اعتقاد نبودم که پادشاه باید در سیاست دخالت کند، و از طرفی نمی‌دانستم که اگر او درانجام اقداماتی که تمایل دارد به توفیقاتی دست یابد، بالاخره در کجا توقف می‌کند.»^{۲۹}

آلن در ماه می ۱۹۴۶، متوجه شد که قوام برای تحقق هدف اصلی آمریکا در ایران، یعنی «جلوگیری از تبدیل شدن کشوری دیگر به یکی از اعمار مسکو»^{۳۰}، از توانمندی‌ها و لوازم بهتری برخوردار است. از دیدگاه سفیر آمریکا، قوام «چالاک‌ترین و استوارترین مرد حاضر در صحنه ایران در شرایط کنونی است. اگر کسی قادر باشد کشتی دولت را در آب‌های خروشان و پرمخاطره‌ای که هم‌اکنون ره می‌سپارد، هدایت کند، قوام محتمل‌ترین کشتیبان برای سکانداری این کشتی است.»^{۳۱}

قوام هفتاد ساله در سال ۱۹۴۶، یک اشراف‌زاده واقعی بود. نخستین مرتبه‌ای که به خدمت دولت درآمد در سال ۱۹۰۶ و در مقام معاون وزیر داخله بود. در سال ۱۹۲۲ که به مقام رئیس‌الوزرای رسید مصدق را به وزارت مالیه و رضاخان را به سمت وزارت جنگ گماشت. در سال ۱۹۲۳ به اتهام دسیسه علیه نخست‌وزیر وقت، رضاخان، دستگیر و اموالش مصادره شد. پس از آزادی از حبس، مدتی گوشه‌نشینی از مجامع عمومی اختیار نمود تا این که در آگوست ۱۹۴۲ نخستین کابینه دولت پس از سقوط رضاشاه را تشکیل داد.

در ژانویه ۱۹۴۶ در واپسین روزهای مجلس چهاردهم به نخست‌وزیری برگزیده شد تا با چند مشکل حاد سیاسی به قراری که می‌آید دست و پنجه نرم کند: پاسخ به خواسته‌های شوروی در مورد امتیاز نفتی در شمال، بیرون راندن نیروهای روسیه از ایران، رفع و رجوع مسئله آذربایجان بر سر خودمختاری، و مهار نفوذ خزنده و فزاینده حزب توده.^{۳۲}

قوام با مدیریت کارآمد مقولات بالا تسلط خود بر فرآیندهای سیاسی به نمایش گذاشت. او با روس‌ها توافقی امضا کرد و به آنها امتیاز نفتی اعطا نمود. روس‌ها نیز متقابلاً با خروج نیروهایشان از ایران و انتظار برای تصویب این توافق‌نامه توسط مجلس پانزدهم که هنوز انتخاباتش انجام نشده بود، موافقت کردند. وی سپس با دموکرات‌های پیشه‌وری در آذربایجان باب گفت و گو را باز کرد و بدین طریق از تنش‌ها کاست. و بعدها نیز حزب سیاسی خود موسوم به حزب دموکرات ایران را به عنوان رقیب حزب توده تأسیس کرد. او در آگوست ۱۹۴۶ کابینه ائتلافی خود را با انتخاب سه وزیر از حزب توده تشکیل داد. قسمتی از تلگراف آلن، سفیر آمریکا، درباره انگیزه‌های قوام از این اقدامات، نیاز به هرگونه شرح و تفصیل را برطرف می‌کند. دو ماه بعد از تشکیل کابینه

ریشه‌های حمایت آمریکا از حکومت ...

همه جا شایع شد که قوام ملعبه «درمانده» حزب توده و شوروی است؛ اما این ادعاها سنگ بنای محکمی نداشتند. آلن نوشته است: «شک ندارم که تغییرات وزراء ناشی از اعتقاد قوام به این امر است که وی حزب توده را از درون دولت خود بهتر می‌تواند کنترل کند تا از بیرون و همین‌طور ناشی از تلاش او برای هضم تشکیلات توده در حزب سیاسی خود است.»^{۳۳}

در تأیید پیش‌بینی آلن باید بگویم هنوز وزرای توده‌ای به کابینه قوام نپیوسته بودند که مسئولان استان‌های خوزستان، اصفهان و سایر نقاط شروع به قلع و قمع تشکیلات توده کردند. سفیر بریتانیا تحلیل رفتن قدرت حزب توده پس از ورود آن‌ها به کابینه را تأیید می‌کند. او در گزارش هشتم اکتبر آورده است که هرچند قدرت حزب توده در شش ماهه نخست سال ۱۹۴۶ به سرعت افزایش یافته بود، «اما ظرف سه ماه گذشته و به رغم استخدام سه وزیر از حزب توده در کابینه از اوایل ماه آگوست، این حزب با ضرباتی مواجه شده است.»^{۳۴}

شگفت اینجاست که وقتی قوام به شکلی حساب شده به سمت تضعیف حزب توده و تقویت حزب دموکرات خودش گام برمی‌داشت، جرج آلن بدین نتیجه رسید که اینک وقت برای پشتیبانی از دربار و خلع نخست‌وزیر مناسب است. زمینه این رخداد مهم در این واقعه است: قوام از اوایل اکتبر سال ۱۹۴۶ اتحادی با ایل قشقایی تشکیل داد و از آنان قول گرفت که از حزب دموکرات ایران حمایت کنند و در مبارزه با توده‌ای‌ها به او یاری رسانند. این اتحاد موجب پایان یافتن شورش عشایر در جنوب شده بود. شاه که آرزو داشت هم حزب توده از بین برود، و هم تمام موانع حکومت تک نفره و خودکامه‌اش برطرف شوند - حتی اگر آن موانع به خودی خود عوامل ضدکمونیست نیز بودند - از این اتحاد و هم‌پیمانی به غایت ناخرسند بود. آلن در این قضیه می‌افزاید: «شاه می‌خواست قشقایی‌ها را ریشه‌کن کند، ولی این اتحاد باعث شد آنان همچنان مسلح باقی بمانند و در ضمن برای قوام نیز پیروزی سیاسی بزرگی محسوب می‌شد. کاری از دست شاه بر نمی‌آمد، اما دست کم پیشروی نفوذ حزب توده در جنوب ایران را متوقف کرد.»^{۳۵} جای تعجب ندارد که چند روز بعد از انعقاد توافق‌نامه قوام - قشقایی‌ها، پیکی از طرف دربار به ملاقات آلن آمده و از او خواست تا حمایت خود را با آن چه که میهمانش به کودتا علیه قوام توصیف کرد، اعلام کند.^{۳۶}

نتیجتاً آلن (چنان چه در گزارش‌های بعدی‌اش به وزارت خارجه آمریکا آورده است) به شاه گفت که او «نهایتاً بدین نتیجه رسیده که اعلی‌حضرت باید قوام را به اجبار از مقام خود برکنار کرده و او را وادار به ترک کشور نماید یا وی را، در صورت تولید هرگونه اغتشاش و دردمسر، به زندان بيفکند.»^{۳۷} جرج آلن در تشریح این نگرش کاملاً جدید، دلایل متعددی برای واشنگتن اقامه کرد؛ که برخی از آنها با سوابق گذشته کاملاً مغایر بودند؛ از جمله دلایل سفارت انگلیس که قبلاً نقل



ریشه‌های حمایت آمریکا از حکومت ...

قول کردیم. توجیه عمده‌ای که آلن و سایر محققان آن دوران اکثراً اظهار می‌کردند بدین قرار است:

اعضای توده‌ای کابینه باعث از هم پاشیدگی دولت شده، با گماشتن هم‌حزبی‌های خود در تمام وزارت‌خانه‌هایی که در کنترل آنهاست، اوضاع بد چند هفته اخیر را بدتر نموده‌اند، و قوام نیز در برابر حملات سازمان‌یافته آنها که با طراحی سفارت شوروی انجام می‌شود، درمانده شده است.^{۳۸}

دلیل روشن‌تر دیگری که باعث شد آلن (ظاهراً بدون کسب مجوز اولیه از وزارت خارجه آمریکا) حمایت خود را از شاه اعلام کند، جلوگیری از انعقاد قرارداد هوایی با اتحاد شوروی بود:

روس‌ها چندی قبل پیشنهاد تأسیس کمپانی هوانوردی مشترکی را داده بودند تا به موجب آن، انحصار کلیه امور حمل و نقل هوایی در شمال ایران را در اختیار خود بگیرند. مقرر بود تا روس‌ها کلیه هواپیماها، تجهیزات، نیروهای انسانی، ایستگاههای هواشناسی و غیره را تأمین کنند و ایران فقط حریم هوایی خود را برای پرواز آن هواپیماها در اختیار آنان قرار دهد. منافع حاصله نیز به نسبت پنجاه - پنجاه تقسیم شود. پیشنهاد سخاوتمندانه‌ای بود که هیچ‌کس آن را رد نمی‌کرد. رئیس خطوط هوایی ایران ... در یازدهم اکتبر به رندی و ویلیامز [یکی از دبیران سفارت] گفته بود که طبق اطلاعات به دست آمده، تیمسار فیروز، وزیر راه و ارتباطات ده روز پیش در یکی از جلسات کابینه پیشنهاد روس‌ها را مطرح کرده و بر تصویب آن اصرار ورزیده بود. از میان اعضای کابینه فقط هژیر، وزیر مالیه، به شدت با این پیشنهاد مخالفت کرده بود. ایرج اسکندری، رئیس حزب توده و وزیر تجارت در تأیید پیشنهاد سخن گفته اما اشاره کرده بود که پیشنهاد شوروی مغایر با کنوانسیون هوانوردی شیکاگو است و لذا بهتر است ایران ابتدا از این کنوانسیون خارج شود و سپس با پیشنهاد روس‌ها موافقت کند.

ظرف دوازده ساعت، مظفر فیروز تمام جزئیات جلسه را به سفارت شوروی راپورت داده و دبیر اول سفارت نیز در تماس با ایرج اسکندری از پیمان‌شکنی او با شوروی و پیشنهادش مبنی بر تأخیر در تصویب این پیشنهاد به شدت گلایه کرده بود.^{۳۹} وی نیز بلافاصله پس از مراجعت دبیر اول سفارت شوروی، نزد قوام رفته «از وجود خائنی که در کابینه وجود دارد و به سفیر شوروی گفته است که من مخالف شوروی هستم»، به تلخی گلایه می‌کند.

به مجردی که رندی و ویلیامز قصه را برای من تعریف کرد، فرصت پیش آمده را مغتنم شمردم. یادتان هست که سعی داشتم راهی برای خارج کردن هواپیماهای شوروی از تجارت در امتداد خطوط ساحلی ایران یافته و با این اتفاق بسیار خوشحال شدم که فرصتی به دست آمد

تا ضربه‌ای کاری بر اصل پیشنهاد و کله پوک‌های دست‌آموز شوروی در کابینه وارد آورم. همان‌طور که معلوم شد، نمی‌دانستم چه موقعیت طلایی‌ای به دستمان افتاده است. بدون فوت وقت از قوام تقاضای ملاقات کردم و در آن دیدار به او گفتم که در کابینه‌اش خائنی راه یافته که محرمانه‌ترین مباحثات دولت او را دائماً به سفارت شوروی راپورت می‌دهد^{۴۱} و روس‌ها را قادر می‌سازد تا هر وزیر شجاعی را که احساسات میهن‌پرستانه خود را در جلسات کابینه بیان می‌کند مورد ارباب و تهدید قرار دهند.^{۴۲} به او گفتم برای تغییر این وضعیت باید بی‌درنگ اقدامی صورت دهد، زیرا مایلیم به دولت‌م دربار این که آیا دولت ایشان [قوام] را همچنان مستقل و شایسته رفتاری در خور چنین دولتی تلقی کنند یا خیر، توصیه‌هایی بکنم.

سه روز منتظر ماندم ولی اتفاقی نیفتاد. برایم روشن شد که تسلط فیروز (و احتمالاً ایادی توده‌ای) بر قوام محکم‌تر از آن است که اجازه دهند او حساب خود را از آنان جدا کند. حزب قوام هنوز از قدرت لازم برای هماوردی با توده برخوردار نبود،^{۴۳} اما از این مهم‌تر شاید این باشد که قوام می‌دانست اگر او حمایت توده و شوروی را از دست بدهد، شاه می‌تواند سر او را به طاق بکوبد. روز چهاردهم اکتبر ۱۹۴۶، گفت و گویی با شاه داشتم که دین آپسون و سایرین در وزارت خارجه آمریکا را به شدت مشوش کرد، و این همان مذاکره‌ای است که شاه اکنون از آن به عنوان «آخرین ملاقات تابستان سال گذشته ما» یاد می‌کند.^{۴۴}

لذا سفیر آمریکا در پیگیری منافع کشور خود و شاید آن چه که در تصورش به مصلحت ایران بود چنان ضربه ویرانگری به نظام قانونی نوپای ایران زد که هنوز زخم‌هایش بر تن ایران باقی مانده و التیام نیافته است.

قوام نیز ندانسته زوال خود را تسریع کرد. تصمیم او مبنی بر تأخیر انتخابات مجلس پانزدهم باعث شد عملاً بعد از سال ۱۹۴۶، ایران فاقد مجلس باشد. در نتیجه، از حمایت مجلس و نهایتاً مردم برای جلوگیری از چنگ‌اندازی شاه به قوه مجریه محروم ماند. وی به دنبال تهدیدش به دستگیری، در برابر شاه تسلیم شد و شش عضو کابینه را با اعضای جدیدی که برای شاه مقبول‌تر بودند عوض کرد.^{۴۵}

خانه تکانی کابینه قوام که در شانزدهم اکتبر صورت گرفت، از زبان آلن، سفیر آمریکا، به «نقطه عطف تاریخ ایران» توصیف شده است. البته واضح است که این واقعه به تنهایی نقطه پایان سلطنت مشروطه را رقم نزد. بازگشت ایران به حکومت استبدادی مرحله به مرحله صورت گرفت. طی دو سال و نیم از مبدأ ۱۶ اکتبر ۱۹۴۶، سه سفیر مختلف غربی با خرسندی تمام از سه مرحله خاص غصب قدرت توسط شاه با عنوان «تاریخی» یاد کرده‌اند.

ریشه‌های حمایت آمریکا از حکومت ...

۱۰۳



محمد رضا پهلوی، کندی و همسرانشان

دومین مرحله «تاریخی» به سمت استقرار حکومت دیکتاتوری در دسامبر ۱۹۴۷ واقع شد. تا آن زمان، قوای روسیه با اقدامات ایالات متحده آمریکا و سازمان ملل از ایران خارج شده بودند، استان آذربایجان (به واسطه تلاش‌های مشترک شاه و قوام)، تحت کنترل دولت مرکزی درآمد، حزب توده در بی‌نظمی و آشفتگی به سر می‌برد، مجلس پانزدهم (به جز چند استثنا) انباشته از موکلانی بود که به هزار فامیل موصوف بودند، و امتیاز نفتی به شوروی نیز توسط مجلس رد شده بود.^{۴۵}

در این مقطع بود که دو سفیر غربی سرانجام با خواسته دیرینه شاه در برکناری قوام، که دیگر تاریخ مصرفش تمام شده بود، موافقت کردند.^{۴۶}

شاه با بهانه کردن انتقاد سر بسته قوام از او، به همه اعلام کرد ادامه کابینه قوام غیر قابل تحمل است. در نتیجه، همه اعضای کابینه (به جز دو نفر که در تهران نبودند) در ۴ دسامبر ۱۹۴۷ استعفا کرده و قوام را کاملاً منزوی و دست تنها گذاشتند.

متعاقب استعفای اعضای هیأت دولت، مجلس پانزدهم، که در سیطره حامیان وضع موجود بود به نخست‌وزیر رأی عدم اعتماد داد.^{۴۷} کار به همین جا ختم نشد و قوام ضمن آن که از تمامی مسئولیت‌هایش معزول گردید، حتی حق برخورداری از پاسپورت دیپلماتیک را نیز که معمولاً به مقامات سابق اعطا می‌شد از دست داد. وی که روزگاری قدرتمندترین مرد ایران محسوب می‌شد یک سال و نیم بعد با پاسپورت عادی اجازه خروج از کشور یافت.^{۴۸} این نخستین قدرت‌نمایی و عرض اندام شاه در برابر رقبای بالقوه‌اش - حتی قوام که کارکشته‌ترین سیاستمدار ایرانی بود و زمانی پدر همین شاه فرمانبر او در کابینه‌اش بود - به حساب می‌آمد.

تغییر کابینه بدین شکل سابقه نداشت. شکی نیست که شاه با دلگرمی از تضمین‌های کافی و تکیه بر حمایت‌های سفرای آمریکا و انگلستان دست به اقدامات مذکور زده است. در تلگرام‌های بریتانیایی‌ها از مذاکرات جان لور و گتل، سفیر انگلیس، در تاریخ ۱۲ نوامبر با شاه و طرح موضوع عزل قوام گفته شده است.^{۴۹} لحن عبارات ذیل که از گزارش سفیر آمریکا استخراج شده است، حاکی از موافقت وی با این اقدام است:

شاه تا زمانی قوام را بر سر قدرت نگه داشت تا بتواند مسئولیت رد اعطای امتیاز نفتی به شوروی را به گردن او بیندازد، زیرا به هیچ‌وجه نمی‌خواست قوام بار دیگر با حمایت روس‌ها به قدرت بازگردد. سرانجام پس از آن که تاریخ مصرف قوام به پایان رسید، مجلس به اشاره شاه، او را عزل کرد.^{۵۰}

بنابراین، دومین واقعه «تاریخی» که ایران را به دامن حکومتی خودکامه می‌انداخت در دسامبر ۱۹۴۷ به وقوع پیوست. به قول سفیر بریتانیا:

ریشه‌های حمایت آمریکا از حکومت ...

به نظر می‌آید که سقوط قوام نقطه پایان مرحله‌ای در تحولات سیاسی ایران است. نشانه‌های افزایش تحرکات سیاسی مجلس از اوایل سال محسوس بود. شاه از دسامبر ۱۹۴۶ (که دولت مرکزی بر آذربایجان تسلط یافت) احساس می‌کرد که بیش از حد به قوام بها داده شده و سر وی بی‌کلاه مانده است.^{۵۱}

شگفت‌انگیزترین ویژگی اسناد و مدارک دیپلماتیک این بود که وزارت خارجه آمریکا و انگلیس هیچ‌کدام نسبت به عواقب تشکیل مجدد حکومت مطلقه و استبدادی در ایران تردیدی اظهار نکرده بودند.^{۵۲}

پیش‌بینی لوروگتل در دسامبر ۱۹۴۷ که گفته بود شاه از این پس به پشتیبانی ارتش، نفوذ مستقیم و روزافزونی در اداره مملکت اعمال خواهد کرد، درست از آب درآمد.^{۵۳}

تصمیم آمریکا مبنی بر حمایت از سلطنت مطلقه، مسبوق به بحث‌های داغ و طولانی در وزارت خارجه این کشور بود. برخی از مقامات اتازونی در بیان استدلالات خود افزایش قدرت شاه را «اتفاق بدی نمی‌دانستند زیرا حکومت‌های قدرتمند در کشورهای هم‌جوار شوروی عموماً به خوبی از پس مقاومت در برابر سلطه‌طلبی‌های روس‌ها برآمده بودند»^{۵۴}

۱۰۵

جان دی. جرنگان، جانشین ریاست بخش امور یونان - ترکیه - ایران، جواب تأمل‌برانگیزی داد. با وجودی که او اصل مهار قدرت شوروی به دست حکومت‌های هم‌جوار این ایرقدرت را قبول داشت، اما اطلاق یا قابلیت کاربرد این اصل در مورد شاه ایران را به دیده شک و تردید می‌دانست. جرنگان می‌گفت که شاه عقب‌ماندگی ایران را بهانه کرده و آن را ناشی از ناکافی بودن اختیارات خود می‌داند. اما در همان جایی هم که اختیارات و کنترل داشت - یعنی ارتش - سابقه رضایت‌بخشی از خود بر جای نگذاشته بود.^{۵۵}

و باز هم حیرت‌انگیز است که جرج آلن به رغم نقش خطیری که شخصاً در به قدرت رسیدن شاه ایفا کرده بود با تحلیل جرنگان موافقت داشت:

آدم از این فکر به وسوسه می‌افتد که هر چند یک دیکتاتوری از نوع رضاشاه مطلوب کسی نیست، اما به هر حال روی کار آوردن دولتی که به نسبت قوی‌تر باشد مرجح است بر شرایط آشوب‌زده و فاسدی که هم اکنون در آن گرفتار شده‌ایم. البته من در برابر این وسوسه خیلی مقاومت کرده‌ام، و سیاستم نیز همچنان بر حمایت قاطع از اصول دموکراتیک بنا شده؛ بگذریم که ممکن است در مقام عمل آن‌طور که انتظار داریم اجرا نشوند. شاه گاهی وقت‌ها استدلالات محکمی در برابر نظر من بیان می‌کند، اما من نیز در این میدان همچنان بر روش‌های دموکراتیک پافشاری می‌ورزم.

به نظر من، بهترین راهی که ایران را به یک کشور دموکراتیک مطلوب تبدیل می‌کند، این است

که با آزمایش و خطا چنین حکومتی را تمرین کند. من این نظریه صاف و ساده بسیاری از مردم را که می‌گویند دموکراسی باید به تدریج و از بالا به پایین اعمال و پیاده شود قبول ندارم.^{۵۶} متأسفانه، آلن و جانشینانش هیچ‌کدام این پند و اندرز را به کار نبستند. و بارها وقتی که شاه گام مهمی به سوی حکومت خودکامه برمی‌داشت، یا برایش کف می‌زدند و عملش را توجیه می‌نمودند، و یا در سکوتی که به علامت رضایت بود کار او را تأیید کرده و رفتار خود را به بهانه «عدم دخالت» توجیه می‌کردند.

موضوع‌گیری وزارت خارجه بریتانیا نیز همین‌گونه بود. شاه در یکم نوامبر ۱۹۴۷، درباره اعمال تغییراتی در قانون اساسی با سفیر بریتانیا رایزنی کرده بود.^{۵۷} لوروگتل، سفیر بریتانیا، بعد از مباحثات فراوان با وزارت خارجه دولت متبوعش بدین نتیجه رسید که ترکیب مجلس پانزدهم به گونه‌ای است که عملاً اصلاح دولت توسط شاه یا پیاده کردن یک سیاست اقتصادی سازنده را ناممکن می‌سازد.^{۵۸} مع‌ذلک، هیچ اشاره‌ای نکردند که همین مجلس تنها چند هفته پیش از این با استیضاح قوام و عزل او از نخست‌وزیری، اراده و تمایل خود را به هم‌دستی با شاه نشان داده بود. قوام بنیان‌گذار و لیدر همان حزب سیاسی‌ای بود که بیشتر وکلای مجلس از طریق آن به مجلس راه یافته بودند.

۱۰۶

سومین گام شاه به سوی تجدید بنای حکومت مطلقه در آوریل ۱۹۴۹ برداشته شد، یعنی زمانی که با دستپاچگی و بدون رعایت اصول دموکراتیک، مجلسی تشکیل شد و در قانون اساسی اصلاحاتی صورت دادند تا اختیارات افزون‌تری به شاه اعطا شود. سوء‌قصد به جان شاه دو ماه پیش از تشکیل مجلس باعث شد این کار تسریع شود.^{۵۹} جان سی. وایلی، سفیر جدید آمریکا در ایران در اشاره به افزایش سلطه شاه بر قوه مجریه به عنوان «نقطه عطف تاریخ کنونی ایران»، اظهار داشت:

ایران از این پس در مسیر جدیدی گام نهاده است که باید نهایت دقت آن را زیرنظر گرفت. نباید گذاشت شاه بر اسب مرادش جهیده و به طور هم‌زمان در هرجهتی که میل می‌کند، بتازد. او دوست دارد کارهای خوب زیادی انجام دهد و همین امر - اگر عاقلانه گام بردارد - ممکن است آسیب‌های فراوانی را از ناحیه او وارد سازد.

بسیار مهم است که ما و انگلیسی‌ها... از هیچ کاری برای پی‌گیری روند وقایع از نزدیک فروگذار نکنیم.^{۶۰}

پیش‌بینی وایلی که گفته بود «شاه از این به بعد نه تنها سلطنت که حکومت می‌کند»،^{۶۱} درست از آب درآمد و شاه ریاست جلسات کابینه را شخصاً به دست گرفت و اختیارات نخست‌وزیر را کاهش داد. وایلی در گزارشی که راجع به گفت و گویش با یکی از نخست‌وزیران سابق ایران

ریشه‌های حمایت آمریکا از حکومت ...

داده بود، گفته است که شاه: «خود را در بست وقف ریزترین مسائل مملکت داری کرده بود. حتی در کوچک‌ترین جزئیات نیز دستوراتی را حتی به رؤسای بخش‌ها می‌داد. او وقت و انرژی خود را تلف می‌کرد و هماهنگی دولت را متزلزل کرده بود. علی منصور، از نخست‌وزیران سابق می‌گوید بدترین وضعیت در این جا بود که او از همه طرف در محاصره اطرافیان قرار داشت. مشاوران متملقی که ضرورت افزایش قدرت ویژه، اعمال اقتدار و حکومت به سبک پدرش را دائماً به گوش او نجوا می‌کردند، وی را در حلقه خود گرفته بودند. او مظهر قدرت شاهانه در برابر ضعف قدرت دولت بود؛ یعنی در هر اقدامی که دولت از اجرای آن ناتوان بود، شاه در برابرش قدر قدرت به حساب آمده و چنین نمایانده می‌شد.»^{۶۲}

شاه که قانون اساسی را به سود خود دستکاری کرده و تسلط مستقیم خود را بر قوه مجریه تحقق بخشیده بود، با این نیت که قوه مقننه را نیز کاملاً مطیع و منقاد خود سازد، قوای خود را روی این قوه متمرکز کرد. سفیر آمریکا در گزارش سپتامبر ۱۹۴۹ آورده بود که شاه برنامه‌هایش برای اجرای انتخابات آزاد مجلس شانزدهم را مسکوت گذاشت زیرا بدین اعتقاد رسیده بود که: متفذین سیاسی فاسد و رشوه‌خوار به شدت تلاش می‌کردند تا از انتخابات آزاد سوءاستفاده کنند. شاه اکنون بدین باور رسیده بود که با گسترده‌گی بی‌سواد و عقب‌ماندگی توده‌های مردم ایران، پیاده کردن اصول و روش‌های انتخاباتی دموکراسی‌های غربی بی‌اثر و زود هنگام است. اعلی‌حضرت^{۶۳} مصمم بودند مجلسی در کشور تشکیل شود که وی بتواند در هماهنگی کامل با آن کار کند. از آن گذشته، ایشان قصد داشتند اصلاحاتی زیربنایی در ساختار دولت انجام دهند، اما به من اطمینان خاطر داد که به هیچ‌وجه در اندیشه برقراری حکومت دیکتاتوری نمی‌باشد.^{۶۴}

اما شاه، به رغم اطمینانی که به وایلی داده بود، در عمل قصد استقرار دیکتاتوری را در سر می‌پروراند. او به تدریج استقلال مجلس، قوه قضائیه، جرایم، احزاب سیاسی، اصناف، دانشگاه‌ها، انجمن‌های حرفه‌ای و حتی اتاق بازرگانی را از آنها سلب کرد به طوری که دیگر هیچ نهاد یا شخصیت دولتی‌ای نماند که قادر باشد تصمیمات و اقدامات او را زیر سؤال ببرد یا مورد انتقاد قرار دهد.

انسان تصور می‌کرد انگلستان و آمریکا که خود دارای حکومت‌های دموکراتیک هستند با استقرار حکومت مبتنی بر قانون در ایران هم‌صدایی و هم‌دلی کنند. اما همین دو دولت در آراء خود بدین نتیجه رسیدند که یک «پادشاهی و سلطنت خودکامه باثبات» در محافظت از منافع آنها بهتر از یک «سلطنت مشروطه بی‌ثبات» عمل می‌کند.

البته تصویری که غرب از واقعیات ایران داشت به طور کل غلط و غیردقیق نبود. مرحله آغازین

تحولات سیاسی در ایران ذاتاً تردیدآمیز می‌نمود. کمونیست‌ها می‌توانستند با سوار شدن بر موج نارضایتی‌های توده‌ها، کنترل دولت را به دست بگیرند. اما واکنش غربی‌ها و نوع رفتار آنها نیز از کوتاه‌بینی‌شان حکایت می‌کرد که سرانجام به شکست آنها منجر شد. غرب به جای استفاده از نفوذ مؤثر خود برای کمک به توسعه نهادهای دموکراتیک و سوق دادن مردم (یا دست کم تحصیل‌کردگان طبقه متوسط) به سمت مطالبه سهم‌شان از نظام سیاسی کشور، همان نهادهای شکننده نوپا را نیز در هم شکستند. شاید غربی‌ها مصلحت‌شان را در این می‌دیدند که جریان امور به شکلی که بیان شد ادامه یابد و در کوتاه‌مدت نیز از آن سود بردند، اما باور قلبی انگلیس و آمریکا نیز برملا شد که نسخه نظام دموکراتیک کشورهای خود را به هیچ‌وجه برای کشورهای جهان سوم نیپچیده و قابل اجرا نمی‌دانستند. این نگرش در بلندمدت به معنای تسلیم و اعطای یک امتیاز بزرگ به دشمنان کمونیست‌شان بود که برخلاف غربی‌ها معتقد بودند نسخه نظام سیاسی‌شان دواي درد تمام جهان است.

پانوشتها

* این مقاله پیش از این به زبان انگلیسی در نشریه International Journal of Middle Eastern Studies به سال ۱۹۸۳ و در شماره ۱۵ آن به چاپ رسیده بود.

* سیدحبيب‌الله لاجوردی فرزند سیدمحمود در ۱۳۱۷ به دنیا آمد. سیدمحمود (ت ۱۲۷۵ش) پیش از جنگ جهانی اول با روسها ارتباط تجارتي داشت. در سال ۱۹۲۱ برای امور بازرگانی به مسکو مسافرت کرد. وی از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۱ در تهران و سپس متناوباً در ایران و آمریکا اقامت داشته و به امور تجاری می‌پرداخت. وی از سال ۱۳۴۰ امور بازرگانی خود را بین چهار فرزندش تقسیم می‌کند. برادران لاجوردی سهامداران اصلی و مدیران شرکتهای پایند، آرين، پاكسان، بهكو، گروه صنعتی بهشهر و کارخانه‌های روغن نباتی شاه‌پسند و مخمل کاشان بودند. حبيب لاجوردی تحصیلات خود را در آمریکا پشت سر گذاشت و در طول ۱۳ سالی که به تحصیل اشتغال داشت غیر از دریافت فوق لیسانس از دانشگاه هاروارد به کشورهای ژاپن، هنگ کنگ، تایلند، یونان، مصر، ایتالیا، فرانسه، سوئیس، اسپانیا، پرتغال، آلمان، هلند، انگلستان، دانمارک، سوئد و نروژ مسافرت کرد و پس از بازگشت به ایران از کانادا، فیلیپین، هندوستان و چین هم دیدار کرد. حبيب لاجوردی در ۱۹۶۹ به همراه هیأت بازرگانی به شوروی و چین کمونیست رفت. و از آنجا که این دو کشور اخیر در مدار حساسیتهای سیاسی ایران قرار داشتند وی متعهد شد همه تماسهای خود را با اتباع بیگانه بلوک شرق به اطلاع سازمان اطلاعات و امنیت کشور برساند. چرا که برادران لاجوردی با بیمه اینگسترخ و بازرگانی شوروی معامله و تماس داشتند. گروه صنعتی بهشهر نیز یکی از بزرگ‌ترین صادرکنندگان پنبه به شوروی بود. از این رو ماهی چند بار نمایندگان بازرگانی شوروی برای مذاکره با برادران لاجوردی تماس داشتند.

به واسطه اعتمادی که خانواده لاجوردی نزد حکومت داشت در سال ۱۳۳۹ موافقت شد که حبيب لاجوردی در اطراف کاخ نیاوران اقامت کند. سال بعد اجازه استفاده از دستگاه بی‌سیم نیز برای وی بلامانع شد. حبيب لاجوردی پس از انقلاب در آمریکا ساکن شد و در دانشگاه هاروارد محل تحصیل خود طرح تدوین تاریخ شفاهی را راه‌اندازی کرد. در سال ۱۳۶۳ وی اذعان کرد که غیر از ۶۰ هزار دلار کمک از ایرانیان فراری ۴۰۰ هزار دلار نیز بودجه از منابع دولتی و خصوصی آمریکا برای این کار دریافت کرده است. مقاله حاضر ظاهراً پیش از راه‌اندازی طرح تاریخ شفاهی نگاشته شده است.

ریشه‌های حمایت آمریکا از حکومت ...

۱- منتقدان شاه سابق ایران عقیده داشتند که او در دهه ۱۹۴۰ فردی ضعیف، بی‌کفایت و خودش‌گذران بود، اما با این افشاگری، بعد تازه‌ای به برداشت‌های آن‌ها اضافه می‌شود.

2- John C. Wiley, May 12 and June 23, 1949. Records of the Foreign Service Posts of the Department of State, Tehran Embassy, Record Group 84 (hereafter indicated as RG-84), Box 2259, Washington National Records Center (hereafter indicated as WNRC), Suitland, Maryland.

۳- درباره بیانات منتشر نشده این دیدگاه مراجعه کنید به:

United States Office of Strategic Services, December 15, 1944, Modern Military Records Division, Record Group 226 (که زین پس با RG-226 آورده می‌شود), ID 50737, National Archives Building,

از این پس به اسناد ساختمان بایگانی ملی با اختصار NA اشاره می‌شود) برای بیان عمومی، اما غیرمستقیم این موضع (حمایت از رهبر مقتدر به جای مخالفت با دولت برآمده از قانون اساسی) ببینید:

George Lenczowski, *Iran Under the Pahlavis* (Stanford: Hoover Institution Press, 1978).

4- Jeane Kirkpatrick, *Commentary*, 68, 5 (November 1979), pp. 34-45.

5- Ervand Abrahamian, "Social Bases of Iranian Politics: The Tudeh Party, 1941-53," ph. D. dissertation, Columbia University, 1968, p. 4.

۶- ببینید: George V. Allen, May 21, 1946, Diplomatic Branch, Civil Archives Division, Record Group 59 (از این پس با نشان RG-59), Numerical File 891,00/5-2146, NA; and George V. Allen, June 6, 1946, RG-84, Box 2255, WNRC.

7- Luis G. Deryfus, Jr. to the Secretary of State, December 9, 1942, RG-59, Numerical File 891.00/1962, NA.

8- United States Office of Strategic Services, June 30, 1943, RG-226, ID 83820, NA.

9- United States Office of Strategic Services, July 5, 1943, RG-226, ID 30178, NA.

10- Luis G. Dreyfus, Jr. to the Secretary of State, July 23, 1943, RG-59, Numerical File 891.00/2032, NA.

11- United States Tehran Military attaché, August 28, 1943, RG-226, ID 43824, NA.

12- Leland Morris to the Secretary of State, December 6, 1944, RG-59, Numerical File 891.00/12-644, NA.

13- United States Office of Strategic Services, December 15, 1944.

14- James Sommerville to the Secretary of State, December 21, 1948, RG-84, Box 2257, WNRC.

15- See Habib Ladjevardi, "Politics and Labour in Iran: 1941-1949," D. Phil., University of Oxford, 1981.

16- Paul H. Alling, September 4, 1942, RG-59, Numerical File 891.00/1914, NA.

۱۷- کیوان طبری، «سیاست ایران در قبال ایالات متحده آمریکا در طول اشغال ایران توسط انگلستان و روسیه، ۱۹۴۶-۱۹۴۱»

ph. D dissertation, Columbia University, 1967, p. 66.

درباره بحث دربارهٔ مأموریت نظامی ببینید:

Thomas M. Ricks, "U.S. Military Mission to Iran," *Iranian Studies*, 3 - 4 (Summer-Autumn 1979), pp. 163-193.

18- Colonel H. Norman Schwartzkopf of the United States Ambassador in Tehran, January 1, 1945, RG-84, Box 2243, file 710, WNRC.

19- Colonel Harold B. Haskins, February 19, 1945, RG-84, Box 2244, WNRC.

20- F. D. Roosevelt, January 12, 1944, RG-59, Numerical File 891.00 / 3037, NA

21- Dean Acheson, January 28, 1944, RG-59, Numerical File 891.00 / 2844, NA.

22- Leland Morris, September 15, 1944, RG-84, WNRC.

23- Leland Morris, September 25, 1944, RG-84, WNRC.

۲۴- می‌بینیم امروز در سال ۱۹۸۲ همانند سی و هفت سال پیش، هنوز هم از پذیرفتن این امر اکراه دارند که «شخص قدرتمند» دست خود را در استفاده از اقتدار نامحدود و به خاطر «رفرم‌های اقتصادی و اجتماعی» نمی‌بندد. چنین

شخصی بعد از سپری شدن دوران ابتدایی اجماع، تمامی قید و بندهای قانونی را از سر راه خود برمی دارد و کلیه اشکال و مجاری انتقاد یا اظهارنظر را سرکوب می نماید. این فرد پس از حذف موانع یا سرعت گیرهای حقوقی، دست به «توسعه اقتصادی» می زند که البته عمدتاً به سود بخش بسیار کوچکی از مردم شهرنشین که برای اداره دم و دستگاه او لازمند، تمام می شود. مدیران دستگاه او بدون استثناء در اجرای طرح های او بی آنکه نگران برملا شدن، مجازات یا حتی انتقاد باشند، در پارتی بازی، سوءمدیریت و فساد راه افراط در پیش می گیرند.

25- Stephen McFarland, "A Presidential View of the Origins of the Cold War: The Crisis in Iran, 1941- 47," *Diplomatic History* (Fall 1980), p. 333.

26- George V. Allen, June 6, 1946, RG-84, Box 2225, WRNC.

برای نمونه ای از چنین دعوتهایی برای دخالت ببینید:

George V. Allen, October 14, 1946, RG - 59, Numerical File 891. 00 / 10 - 1446, NA.

27- United States Tehran Military Attache, May 1, 1947, Modern Military Records Division, Record Group 319, ID 37085, NA.

28- George V. Allen, May 21, 1946.

29- George V. Allen to John D. Jernegan, January 21, 1948, RG-84, Box 2257, File 800, WRNC.

این نامه در روزهای پایانی مأموریت آلن در ایران نوشته شده است، که خلاصه ای از وقایع مهم دو سال گذشته را در آن قید کرده است.

30- George V. Allen, June 6, 1946, RG-84, Box 2255, WRNC.

۳۱- همان.

32- L. P. Elwell-Sutton, *Persian Oil: A Study in Power Politics* (London: Lawrence and Wishart, 1955), pp. 113- 118.

33- George V. Allen, August 6, 1946, RG-84, Box 2255, WRNC.

34- John Le Rougetel, October 8, 1946, F.O. 371, Registry Number G-575 /54/ 46, Public Record Office, London. (Hereafter, records in the Public Office, London, are indicated as PRO.)

35- George V. Allen to John D. Jernegen, January 21, 1948.

36- George V. Allen, October 14, 1946.

37- George V. Allen, to John D. Jernegen, January 21, 1948.

۳۸- همان.

۳۹- مقایسه کنید گفته های خصوصی آلن از این واقعه را با روایت آن از زبان رئیس وقت بخش سیاسی سفارت آمریکا در تهران، رابرت روسو، پسر، که در مقاله «نبرد آذربایجان» منتشر شده در مجله خاورمیانه، شمه ۱۰ (زمستان ۱۹۵۶)، صفحات ۲۷ و ۲۸ چاپ شده است. وی می گوید: «در جلسه کابینه قوام که مثلاً قرار بود طرح موردنظر به شکل محرمانه مورد بحث قرار گیرد، چهار تن از اعضای غیرتوده ای کابینه با قاطعیت به مخالفت با پیشنهاد اعطای امتیاز برخاستند. [آلن فقط از هژیر نام برده است]. کمتر از دو ساعت بعد از خاتمه جلسه، شخصیت های قدرتمند سفارت شوروی [دبیر اول سفارت] به منازل مخالفان رفته [گفته می شود که فقط با ایرج اسکندری، رهبر حزب توده، دیدار صورت گرفته است]، آنان را سرزنش و تهدید می کند که در صورت ادامه مخالفتشان، به خشونت فیزیکی حتی علیه اعضای خانواده هایشان متوسل می شود. [آلن چنین چیزی را گزارش نکرده است].

۴۰- آلن درباره منبع اطلاعاتی خود و این که مباحث مربوط به کابینه را از چه طریقی به دست آورده چیزی نگفت.

۴۱- اشاره آلن به اسکندری از وزرای کابینه بود که امید داشت او را برکنار کند.

۴۲- قوام و حزبش از قدرت لازم برای مقابله با توده برخوردار بودند. آن ها تا اواسط ماه سپتامبر تقریباً همه رهبران توده ای را از مراکز صنعتی مهم در خوزستان و اصفهان برکنار کرده بودند. به دستور مظفر فیروز، رهبران توده ای در اصفهان دستگیر شدند. نگاه کنید به: لاجوردی، «سیاست و کار در ایران»، صص ۳۵۵ و ۴۱۵.

43- George V. Allen to John D. Jernegan, January 21, 1948.

ریشه‌های حمایت آمریکا از حکومت ...

۴۴- همان، مظفر فیروز این اتهام را که وی جریان مباحثات کابینه را به روس‌ها گزارش می‌دهد تکذیب و استهزاء می‌کرد. هر چند وی از نقشی که جرج آلن در سقوط کابینه ائتلافی ایفا کرد خبر نداشت، اما می‌دانست که سفیر آمریکا به شدت از او بیزار است. قوام بعد از آن که خبر غیرمنتظره استعفای خود را به فیروز اعلام کرد، "دستش را مثل کودکان در جیبش فرو برد و گفت: «اما به من دستور داده‌اند کابینه جدیدی تشکیل دهم.»" قوام در بحث و تبادل نظر درباره اعطای پستی در خارج از کشور از فیروز پرسید: "با این آمریکایی‌ها چه کار کرده‌ای؟" فیروز به شدت تعجب کرد و گفت که وی فقط مجری سیاست‌های دولت بوده است: "هم به نفع مصالح مملکت و هم به نفع آمریکاییان است که آذربایجان آزاد بشود، و روس‌ها دیگر در کشور نمانند." اما اندرز قوام را که به او گفت اختلاف نظرش با آلن را سر میز شام و خصوصی با او حل و فصل کند، نپذیرفت. نگاه کنید به: مظفر فیروز، در مصاحبه‌ای که توسط حبیب لاجوردی ضبط شده است، به تاریخ ۶ دسامبر ۱۹۸۱، پاریس، پروژه تاریخ شفاهی ایران، مرکز مطالعات خاورمیانه‌ای، دانشگاه هاروارد.

۴۵- مجلس در ۲۳ اکتبر ۱۹۴۷، توافق‌نامه قوام - سادچیکف به تاریخ آوریل ۱۹۴۶ را کان لم یکن اعلام کرد.

46- John Le Rougetel, December 8, 1947, F.O. 371, E-1200/40/34, PRO.

۴۷- شاهزاده اشرف نقش مهمی در ترتیب دادن رأی عدم اعتماد به قوام در مجلس ایفا نمود. نگاه کنید به: اشرف پهلوی، صورت‌هایی در آینه (Englewood, N.J.: Prentice-Hall, 1980)، ص ۹۰. همچنین در همین موضوع، اما از دیدگاه وکیل مجلس، نگاه کنید به: محمدابراهیم امیر تیمور (کلالی)، در مصاحبه‌ای توسط حبیب لاجوردی، ۲۵ ژانویه ۱۹۸۲، نوار ۱۱، La Jolla, California، پروژه تاریخ شفاهی ایران.

48- United Kingdom, Tehran Embassy, Report for the Quarter Ended 31 December, 1947, F.O. 371, E-293/25/34, PRO.

49- United Kingdom, Political Situation in Iran, November 13, 1947, F.O. 371, E-1069/40/34, PRO.

50- George V. Allen to John D. Jernegan, January 21, 1948.

51- United Kingdom, Tehran Embassy, Report for the Quarter Ended 31 December 1947.

۵۲- بنابراین بسی خنده‌دار و باورناپذیر است که سی سال بعد - پس از سقوط حکومت شاهنشاهی ایران در سال ۱۹۷۹ - بگویند که دیپلمات‌های غربی از پیامدهای نحوه حکومت کردن شاه بی‌اطلاع بودند.

53- United Kingdom, Tehran Embassy, Report for the Quarter Ended 31 December 1947.

54- John D. Jernegan, December 4, 1947, RG-59, Numerical File 891.00/12-447, NA.

55- Ibid.

56- George V. Allen, December 26, 1947, RG-59, Numerical File 891.00/12-2647, NA.

57- United Kingdom, Political Situation in Iran, November 13, 1947.

58- John Le Rougetel, January 6, 1948, F. O 371, PRO.

۵۹- هر چند ناصر فخرآرایی، تروریستی که به شاه سوء قصد کرد، ارتباط تنگاتنگی با گروه‌های اسلامی داشت و چندان به حزب توده مرتبط نبود، اما تیمسار رزم‌آرا و دیگران ترجیح دادند کل تقصیر را به گردن حزب توده بیندازند تا بدین ترتیب ضربه نهایی و مهلک را به این حزب وارد آورند. سفارت آمریکا نیز از این اقدام تاکتیکی به شدت حمایت کرد. برای کسب اطلاعات بیشتر، نگاه کنید به: لاجوردی: «سیاست و کار در ایران»، صص ۲۲۵-۲۲۳.

۶۰- John C. Wiley, June 23, 1949، وایلی در زمستان ۱۹۴۸، به جای آلن، سفیر آمریکا شد.

۶۱- همان.

62- John C. Wiley, June 23, 1949.

۶۳- متعاقب افزایش اختیارات شاه، از آن پس وی را در تلگراف‌های سفارت، به جای لقب «شاه» با لقب «اعلیحضرت» مخاطب می‌ساختند.

۶۴- John C. Wiley, September 17, 1949, RG-84, Box 2259, WNRC. بی‌سوادى توده‌ها بهانه خوبی برای بسیاری از اقدامات سرکوبگرانه دولت بود. شاه حتی برای جلوگیری از تشکیل احزاب سیاسی نیز به همین بهانه متوسل شد.